

## درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/10/09

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح / کراهت عقد بر قابله

**مفتمین** مسئله از مسائل هفت‌گانه‌ای که مرحوم محقق در این مقصد ذکر فرمودند، کراهت بعضی از امور بود که بخشی از آنها گذشت. فرع اول این بود که «یکره العقد علی القابله اذا رتبه و بنتها»، این دوتا فرع را کنار هم ذکر کردند: عقد کودکی که بالغ شده است با قابله خود، در صورتی که مقداری او را بی‌پروراند مکروه است و همچنین عقد این پسری که قابله، او را به دنیا آورد با دختر قابله هم مکروه است که اینها گذشت. این دوتا فرع بود که گذشت.

«و ان یزوج ابنه بنت زوجته من غیره»، این هم مکروه است؛ کسی برای پسر خود دختر همسری که این همسر قبلاً شوهر کرده بود و دختر به بار آورد، این را هم عقد کند مکروه است که این فرع سوم هم گذشت، چه وقت؟ «اذا ولدتها بعد مفارقتها»، شاید قبل از مفارقت حکم آن فرق کند، چه اینکه فرمود: «و لا یاس بمن ولدتها قبل نکاح الاب»؛ اگر زنی قبلاً همسر داشت و دختری به بار آورد، خود این زن به عقد یک مرد دربیاید و دختر او به عقد پسرش دربیاید، این نهی نشده است، ولو تنزیهی؛ اما اگر بعد به دنیا بیاید، نهی تنزیهی دارد.

**آخرین فرع** از فروع مسئله هفتم این است: «و ان یتزوج بمن کانت ضرّة لأمه قبل ابیه» [1] عصاره این فرع این است که اگر مادر او یک هوویی داشت که در اصطلاح می‌گویند «ضرّه»؛ هوویی داشت، این ضرّه قبل از اینکه به عقد پدرش دربیاید، همسری داشت و دختری به بار آورد که این دختر از همسر قبلی است، این زن هووی مادر این پسر است، این پسر بخواهد با دختر هووی مادر خود ازدواج کند، مکروه است.

**تعبیر مرحوم** محقق خیلی دقیق نیست؛ ولی تعبیر مرحوم شهید اول در متن لمعه [2] از این دقیق‌تر است. روایتی که به آن استدلال کردند مطلق است؛ یعنی زنی که دختری دارد، بعد هووی یک زن دیگر شد در یک ازدواجی، این دختر بخواهد با پسر این هوو ازدواج کند، مکروه است؛ خواه این دختر را قبلاً داشته باشد، یا وقتی که دوران هوو بودن او گذشت، بعداً که شوهر دیگر پیدا کرد آن دختر را پیدا کرده باشد؛ این مطلق است، خواه قبل از هوو بودن مادرش، خواه بعد از هوو بودن مادرش، هر دختری که به دنیا بیاید بر این پسر مکروه است، این در متن لمعه است. مرحوم شهید ثانی که هم شرایع را شرح کرده است به عنوان مسالک و هم لمعه را شرح کرده است به عنوان روضه؛ در مسالک [3] این نقد را دارد که چرا مرحوم محقق در متن شرایع دارد: «قبل ابیه»؟ روایت «زراره» که مطلق است، قبل و بعد هر دو را شامل می‌شود. این نقد را در روضه ندارد، زیرا متن لمعه اعم از آن است که قبل باشد یا بعد؛ لذا شهید ثانی در روضه این نقد را ندارد، ولی در مسالک این نقد را دارد.

عصاره آن این است که «ان یتزوج»؛ یک پسری بخواهد ازدواج کند، «بمن کانت ضرّة لأمه قبل ابیه»، سخن از دختر او نیست؛ چون

اگر در زمانی که با مادر او همسر است «منکوحه الاب» است که عقدش حرام است و اگر قبل یا بعد، هووی مادر بود، نه از این شوهر که «منکوحه الاب» باشد، اگر «منکوحه الاب» باشد که این زن با مادر این شخص همسر پدر او بودند، این می‌شود: «وَلَا تُنْكَحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ» [4] که هیچ! مادر او قبلاً یک همسری داشت و این مادر که قبلاً همسری داشت یک هوویی داشت که آن هوو هیچ ارتباطی با این شخص ندارد؛ چون «منکوحه الاب» نیست، بلکه منکوحه بیگانه است، ازدواج این شخص با هووی مادرش مکروه است. آن‌چه که از روایت «زراره» [5] برمی‌آید که نهی تنزیهی است این است که اگر کسی با هووی مادرش ازدواج کند این منهی است به نهی تنزیهی؛ خواه مادر او قبلاً هووی این زن بود یا بعداً هووی آن زن شد؛ یعنی قبل از اینکه همسر پدرش بشود هووی او بود یا بعدها هووی او شد؛ چه این قبل باشد و چه بعد باشد، در هر دو حال مکروه است. ولی عنوان مرحوم محقق این است: «و ان یتزوج» به زنی که این زن ضرّه بود؛ یعنی هوو بود، «لامه»، ای کاش! «قبل ابیه» را ذکر نمی‌کرد؛ چه قبل از «ابیه» و چه بعد از «ابیه» این پسر مادری دارد، این مادر یک هووی داشت و این هوو یا قبل از اینکه به خانه پدر این شخص بیاید هووی او بود، یا بعد از اینکه از خانه پدر این شخص جدا شد و همسری دیگر پیدا کرد هووی او شد؛ در هر دو حال مکروه است.

**نقد مرحوم** شهید ثانی در مسالک بر این است که چرا مرحوم محقق در متن شرایع گفت: «قبل ابیه»، چون «بعد ابیه» هم باشد همین‌طور است؛ ولی همین شهید ثانی در روضه [6] نسبت به لمعه نقدی ندارد.

**حالا می‌ماند** فرع آخر که «و بالزانیة قبل ان تتوب»؛ روایتی که در این مسئله هست که این جریان «ضرّه» را مکروه کرده است، خبر «زراره» ای است که ظاهراً سند تام است؛ ولی چرا مرحوم صاحب جواهر تعبیر به خبر کرده است؟! این روایتی که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده است، مرحوم شیخ طوسی نقل کرد [7] و مرحوم صدوق هم نقل کرد. [8] وسائل جلد بیستم، صفحه 504، باب 42 از ابواب «ما یحرم بالمصاهرة». باب 42 این است که «بَابُ أَنَّهُ يُكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ كَانَتْ ضَرَّةً لِأُمِّهِ مَعَ غَيْرِ أَبِيهِ». نقد مرحوم شهید ثانی باعث شد که صاحب وسائل عبارت را اصلاح کند و همین نقد باعث شد که مرحوم صاحب جواهر هم موافق باشد، بگوید این قیدی که مرحوم محقق در متن شرایع دارد «قبل»، این تام نیست؛ منتها مرحوم صاحب جواهر توجیه می‌کند که شاید مرحوم محقق که کلمه «قبل» را ذکر کرده است، از کلمه «کانت» استفاده کرده است؛ در حالی که «کانت» مربوط به این مطلب نیست.

**حالا اصل** روایت این است: مرحوم شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَخْلُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ» که «جمیل» هم ثقة است، ولی حالا چطور صاحب جواهر تعبیر به خبر کرده است؟! «جَمِيلُ بْنُ صَالِحٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ مَا أُجِبْتُ لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَتَزَوَّجَ ضَرَّةً كَانَتْ لِأُمِّهِ مَعَ غَيْرِ أَبِيهِ». الآن این پسر بالغ شد، مادر او هم سالمند است، هووی او هم یک سنّی از او گذشته که می‌تواند ازدواج کند؛ این مادر قبل از اینکه به عقد پدر این شخص دربیاید، یک همسر دیگری داشت که در آنجا یک هوویی داشت و همچنین بعد از اینکه از پدرش جدا شد یا پدرش مُرد، همسری پیدا کرد که در این همسری یک هوویی دارد، با هر کدام از اینها بخواهد ازدواج کند مکروه است؛ چه هوو برای قبل از ازدواج با پدر باشد، چه هوو برای بعد از ازدواج باشد و چه دوتا هوو داشته باشد، با هر دو مکروه است. این «من غیر اب» مطلق است؛ خواه قبل از نکاح با اب، خواه «بعد الفراغ» از نکاح اب. چون روایت مطلق است، این بزرگوارها فرمودند به

اینکه تقییدی که مرحوم محقق در متن شرایع آورد تام نیست. «ما أَحَبُّ لِلرَّحْلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَتَزَوَّجَ ضَرَّةً» که این ضَرَّة، «كَانَتْ لِأُمِّهِ»؛ هووی مادر او بود. هووی مادر او بود الآن این بچه تازه بالغ شده، چه قبل از نکاح با پدر او، چه بعد از نکاح با پدر او، «كانت» صادق است. سنّ این زن بالاست، سنّ مادرش هم بالاست؛ منتها حالا مادرش با این هوو هم سنّ نیستند. چه این هوو قبل از اینکه این مادر به عقد پدر این شخص دربیاید، هووی او بوده، یا بعد از اینکه از پدرش جدا شد همسر جدید پیدا کرد، هووی او شد.

این روایت را مرحوم صدوق هم (رضوان الله تعالی علیه) «باستاده عن الحسن بن محبوب» ذکر کرد «إِنَّا أَنَّهُ قَالَ أَنَّ يَتَزَوَّجَ امْرَأَةً إِذَا كَانَتْ ضَرَّةً لِأُمِّهِ مَعَ غَيْرِ أَبِيهِ»؛ یک «اذا» یی هم اضافه کرده است که خیلی دخلی ندارد.

این مسئله «ضرّه» باعث شد که ما مسائلی که خیلی محل ابتلای ماست و درگیر ماست و در جهاد ما هم هست به آن توجه کنیم و این روایت را هم ذکر کنیم. این کلمه «ضرّه» در روایات اهل بیت (علیهم السلام) زیاد آمده است که دنیا و آخرت ضرّه اند؛ هووی یکدیگر هستند. یک هوویی هم هستند که همیشه باهم اند و درگیر هم هستند و انسان موظف است که بین اینها اصلاح کند. تعبیر «فَمَا ضَرَّتَانِ»، در بیانات نورانی اهل بیت (علیهم السلام) کم نیست، مخصوصاً وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) که حضرت فرمود: «إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَذْوَانِ مُتَفَاوِتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ مَا وَبَيْنَهُمَا كَلَمًا قَرِيبٌ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ ضَرَّتَانِ»؛ [9] فرمود دنیا و آخرت هووی یکدیگرند و اینها با هم جمع نمی شوند، اختلاف هم دارند، متفاوت هم هستند؛ به هر حال دوتا راه است، راه دنیا و راه آخرت دوتا است. اگر کسی دنیا را دوست داشت و تحت ولایت دنیا بود، قهراً آخرت را دوست ندارد و دشمن آخرت است و دنیا و آخرت به منزله مشرق و مغرب اند که اگر کسی به طرف مشرق توجه کرد، از مغرب دور می شود و «بالعکس» و کسی که در بین اینها حرکت کند هراندازه که به یکی نزدیک شد از دیگری فاصله می گیرد، «وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ»؛ اینها هووی یکدیگر هستند.

یک بحث دیگری در خطبه 154 نهج البلاغه آمده است که اهل بیت (علیهم السلام) را معرفی می کند، فضایل آنها را؛ می فرماید به اینکه «فِيهِمْ كِرَامُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ تَنَلَفُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْتَفْهَأْ قَلْبُصَدَقُوا أَهْلُهُ وَ لِيُخَيَّرَ عَقْلُهُ وَ لِيَكُنْ مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ قَدِيمٌ وَ إِلَيْهَا يَنْقَلِبُ فَالْطَّائِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ...».

این سؤال مطرح است که انسان به منزله همسر این دو هوو است یا فرزند یکی از این هوو است؟ اینکه حضرت فرمود: «وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ»؛ اگر انسان همسر این دو هوو بود، سلطان بر هر دو است و می تواند اینها را جمع کند؛ اما می خواهد همسر یکی از این دو باشد. دنیا و آخرت دوتا هوو هستند، شخص شوهر اینهاست؟ یا شخص باید فرزند یکی از اینها بشود؟ فرمود اینها مادر هستند، شما باید فرزند یکی از اینها باشید، شوهر نیستی. - همان طوری که «الْقُرْآنُ يُقَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»؛ [10] [11] نهج البلاغه هم همین طور است، صحیفه سجادیه هم همین طور است، روایات هم همین طور است - «وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ»؛ اینها هوو هستند، آیا انسان به منزله شوهر این دو هووست که باید بین اینها اصلاح کند تا «بیده زمام الامر»؟ یا باید فرزند یکی از اینها باشد؟ فرمود شما شوهر اینها نیستید که اینها تحت سلطه شما باشند؛ شما به هر حال باید بچه یکی از این دو باشید و خودتان انتخاب کنید. بعد برهان اقامه می کند در فصل سوم از بیانات نورانی که شما فرزند یکی از اینها هستید، مادران را بشناسید، صله رحم را داشته باشید، شما فرزند دنیا نیستید، فرزند آخرت هستید، مادران یک هوویی دارد شما با مادران باشید.

«فها هنا امور ثلاثة:» اول دنیا و آخرت با هم درگیر هستند؛ دوم: اینها که درگیر هستند تحت سلطه شما نیستند، انسان شوهر این دو هوو نیست، فرزند یکی از این دو هووست؛ سوم فرمود: اینها مادر قراردادی نیستند، مادر واقعی‌اند، دنیا مادر واقعی شما نیست، او نامادری است؛ مادر واقعی شما آخرت است و شما با مادرتان باشید. این می‌شود تفسیر نهج البلاغه به نهج البلاغه.

اینکه فرمود: «فیهم کرائم القرآن و هم کثور الرّحمن ان تطفوا صدقوا و ان صمتوا لم یستغفوا»؛ اگر ساکت‌اند کم نیاوردند که ساکت هستند. اینکه وجود مبارک حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) فرمود: «إِنَّا نَأْمُرُ الْكَلَامَ» [12] فرمود ما فرمانروای کل سخن هستیم، نه یعنی خوب حرف می‌زنیم؛ البته «افصح الناس» هستند، «ابلق الناس» هستند، فرمودند حرف در اختیار ماست، ما می‌فهمیم که کی حرف بزنیم، 25 سال حرف نزنیم و یک وقتی هم حرف بزنیم، ما فرمانده حرف هستیم، حرف مسلط بر ما نیست که هر وقت حرف بزنیم، «إِنَّا نَأْمُرُ الْكَلَامَ»؛ ما فرمانده سخنرانی هستیم، می‌فهمیم که 25 سال نباید حرف زد، نه اینکه خوب حرف می‌زنیم؛ خود پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: «أَنَا أَفْصَحُ مَنْ نَتَلَقِي بِالْقَادِ» [13] در فصاحت اینها کسی تردید نداشت. فرمود ما فرمانروایان حرف زدن هستیم، حرف زدن در اختیار ماست و چون حرف زدن در اختیار ماست مصلحت دیدیم 25 سال حرف نزنیم؛ وگرنه جامعه اربا اربا می‌شد. همه برکت‌های اسلامی که الآن هست محصول سکوت 25 ساله حضرت بود؛ وگرنه دیدید که آنها چکار کردند! فرمود: «إِنَّا نَأْمُرُ الْكَلَامَ». بعد فرمود به اینکه اگر ما یک وقتی ساکت شدیم، این‌طور نیست که کم آورده باشیم؛ «إِنْ صَمْتُوا لَمْ يَسْتَفْهُوا» که دیگری جلو افتاده باشد و ما عقب افتاده باشیم، ما بشویم مسبوق و او بشود سابق، ما کم آورده باشیم و ساکت شده باشیم، این‌طور نیست؛ ما می‌فهمیم که کی حرف بزنیم یا کی حرف نزنیم. این معنای «إِنَّا نَأْمُرُ الْكَلَامَ» است.

فرمود: «إِنْ صَمْتُوا لَمْ يَسْتَفْهُوا فَلْيَسْتَفْهُوا»؛ «رائد» یعنی راهنما، این کسی که جلو می‌رود، قبلاً قافله که می‌رفتند این‌طور نبود که مثل الآن بین راه‌ها رستوران باشد و مهمان‌خانه‌ها باشد و قهوه‌خانه باشد، بیابان بود. قبل از اینکه این قافله به یک مقصدی بارانداز کند، یک عده‌ای می‌رفتند پیشاپیش که جا را ببینند کجا امن است، کجا آب است، او را می‌گفتند «رائد». فرمود ما رائد هستیم؛ یعنی پیشاپیش رفتیم بهشت و از آنجا خبر آوردیم به شما می‌گوییم؛ ما رائد هستیم، از خودشان به «رائد» تعبیر می‌کردند. مسئله «قائم» و «امام» و «ولی» و اینها یک عنوان دارد، رائد یعنی رائد! ما رفتیم به آنجا و آمدیم دیدیم چه خبر است، به شما می‌گوییم؛ ما دیدیم آنجا را، جاها را هم دیدیم، به شما هم خبر می‌دهیم. «امام»، «قائد»، «رهبر»، اینها یک حساب دارد؛ «رائد» یک حساب دیگری دارد. فرمود رائد باید حرف درست بزند که کجا امن است و کجا امن نیست؛ به هر حال ما رائد هستیم. اینکه فرمود: «لَوْ كَيْفَ الْغَطَاءُ مَا اَزْدَدْتُ يَقِيناً» [14] برای همین است؛ برای اینکه ما آنجا رفتیم و به آنجا سر زدیم و آمدیم و می‌دانیم چه خبر است.

فرمود: «و لِيُخَيَّرَ عَقْلُهُ»؛ موقع سخن گفتن عقلش را حاضر کند، «و لِيَكُنْ مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ»؛ دنیا و آخرت هوو هستند، شما باید یکی را به عنوان مادر انتخاب کنید، آخرت را مادر خود انتخاب بکنید. حالا این انتخاب مادر مصنوعی است که مادر می‌شود؟ فرمود نه این‌طور نیست؛ این اصلاً مادر شماست. «و لِيَكُنْ مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ وَ الْيَنَاءُ يَنْقَلِبُ»؛ این مادر شماست، شما از آنجا آمدید، شما به دامن مادرتان برمی‌گردید. پس معلوم می‌شود که ما یک ریشه اخروی داریم؛ این‌طور نیست که دنیا و آخرت «هُمَا بَعْدَ هَرْتَانِ»، ما یک فرزند بیگانه‌ای باشیم که حالا ما را از شیرخوارگاه آورده باشند دوتا زن هستند، هووی یکدیگرند و ما در اصطلاح بگوییم مادر، این‌طور نیست؛ یکی مادر ماست و یکی مادر ما نیست، مادر ما با

دیگری هووست. فرمود شما از آخرت آمدید و به آخرت هم برمی‌گردد؛ از آنجا آمدید و به آنجا برمی‌گردید. این فطرت شما نشان می‌دهد که از کجا آمدید، این ﴿اَنْتُمْ بِرِجْكُمْ﴾ [15] نشان می‌دهد که از کجا آمدید؛ دنیا که جای سخن از ﴿اَنْتُمْ بِرِجْكُمْ﴾ نیست.

فرمود: ﴿فَاِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ وَ اِلَيْهَا يُنْقَلِبُ فَالتَّائِبُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصْرِ يَكُونُ مُبْتَدَأَ عَمَلِهِ اَنْ يَعْلَمَ اَعْمَلُهُ عَلَيْهِ اَمْ لَهْ؟﴾؛ فرمود انسان هر کاری که می‌کند یک لحظه حساب کند. اینکه می‌گویند هر کاری که می‌کنید «بسم الله» بگویید، البته ذکر خداست ثواب دارد، اینکه حرفی در آن نیست؛ این یک قرنطینه است، فرمود هر کاری که می‌خواهید بکنید یا چیزی می‌خواهید بنویسید یا چیزی می‌خواهید بگویید یا چیزی می‌خواهد بخرید، یک «بسم الله» بگویید. «بسم الله» بگویید؛ یعنی خدایا! این کار را به نام تو انجام می‌دهم. کار اگر مکروه یا حرام باشد که آدم نمی‌تواند به نام خدا انجام بدهد؛ این یک قرنطینه است، این یک ایست بارزسی است. البته آن ثواب لفظی و عبادت و ذکر خدا سرچایش محفوظ است. فرمودند هر کاری که می‌کنید اول بگویید «بسم الله الرحمن الرحيم»؛ [16] [17] چون آدم باید رویش بشود که بگوید خدایا! این کار را به نام شما انجام می‌دهم؛ این کار قهراً یا واجب است یا مستحب.

فرمود: بررسی کند مبتداء عملش ﴿اَنْ يَعْلَمَ اَعْمَلُهُ عَلَيْهِ اَمْ لَهْ فَاِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَ اِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَعَتْهُ فَاِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالشَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ اِلَّا بُعْدًا مِنْ خَاجَتِهِ وَ الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالشَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ فَلْيَنْظُرْ نَاطِرًا سَائِرًا هُوَ اَمْ رَاجِعٌ؟﴾؛ فرمود حالا که این است شما بررسی کنید ببینید که دارید برمی‌گردید یا دارید می‌روید؟ همین! اگر ابناء آخرت باشید دارید می‌روید، اگر ابناء دنیا باشید دارید برمی‌گردید؛ رفتن همان رفتن است، حرکت همان حرکت است. فرمود هر کسی کاری انجام می‌دهد یا یک حرکتی انجام می‌دهد ببیند که به کدام سمت دارد می‌رود. ﴿فَلْيَنْظُرْ نَاطِرًا سَائِرًا هُوَ اَمْ رَاجِعٌ وَ اعْلَمْ اَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَى مِثَالِهِ فَمَا ظَالِمٌ ظَاهِرُهُ ظَالِمٌ بَاطِنُهُ؟﴾ و مانند آن.

امادر خطبه دیگری که این بیان را فرمود؛ یعنی خطبه 42، آنجا این فرمایش را فرمود - این از وجود مبارک پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است و غالب فرمایشات حضرت مسبوق به بیانات نورانی پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هست - ﴿اِنَّهَا النَّاسُ اِنْ اَخَوْفَمَا اَخَافَعَلَيْكُمْ اَثَانِ اِتِّبَاعِ الْهُوَى وَ طُلُوْلِ الْاَمَلِ فَاَمَّا اِتِّبَاعُ الْهُوَى فَيُضِلُّ عَنِ الْحَقِّ اَمَّا طُلُوْلُ الْاَمَلِ فَيُنْسِي الْاٰخِرَةَ اَلَا وَ اِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وُتِّ حَذَاءَ فَلَمْ يَتَّقِمْهَا اِلَّا مُبَاتَةً؟﴾؛ ته کاسه به شما رسید، همیشه ته کاسه است؛ حالا آن وقتی که 1400 سال فرمود این بود، الآن هم ته کاسه هست، چیزی در دنیا نیست. ﴿فَلَمْ يَتَّقِمْهَا اِلَّا مُبَاتَةً كُتْبَاتَةِ الْاِنَاءِ اَصْطَلَحَتْهَا صَائِبَاتُ؟﴾؛ یعنی کار را به او بسپار! ﴿اَلَا وَ اِنَّ الْاٰخِرَةَ قَدْ اَقْبَلَتْ؟﴾؛ او دارد می‌آید، ﴿وَ لِكُلِّ مِنْهُمَا بَنُوْنٌ؟﴾؛ دنیا هم بچه‌هایی دارد آخرت هم بچه‌هایی، ﴿فَكُونُوا مِنْ اَبْنَاءِ الْاٰخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ اَبْنَاءِ الدُّنْيَا؟﴾؛ برهان آن هم در خطبه 154 است؛ یعنی شما شناسنامه دارید، شما از آنجا آمدید، شما این هوو را مادر نگیرید؛ چون اینکه مادر شما نیست، اینکه هرچه داشت ته پیاله بود و ریخت. چیزی در پیاله‌اش نبود مختصری بود، این را هم که ریخت. «صَبَّهْ؟»؛ یعنی ریخت.

ملاحظه فرمودید جمله را؟! فرمود: ﴿فَلَمْ يَتَّقِمْهَا اِلَّا مُبَاتَةً كُتْبَاتَةِ الْاِنَاءِ اَصْطَلَحَتْهَا صَائِبَاتُ؟﴾؛ یک ته‌ایی در کاسه مانده و این را هم واریز کردند. کسی حالا به فکر دنیا باشد و چیزی نصیب او بیاید نیست؛ یک مختصری ته آن مانده بود این را هم کسی آمده وارو کرد و ریخت، حالا کسی برود این را بلیسد، چیزی داخلش نیست! ﴿اَلَا وَ اِنَّ الْاٰخِرَةَ قَدْ اَقْبَلَتْ وَ لِكُلِّ مِنْهُمَا بَنُوْنٌ فَكُونُوا مِنْ اَبْنَاءِ الْاٰخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ اَبْنَاءِ الدُّنْيَا

فَاِنَّ كُلَّ وَدٍّ سَلَخُوْا بِاَمِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ.﴾ [18]

یک بیان نورانی سید الشهداء (سلام‌الله‌علیه) دارد که این تفسیر اینهاست و تطبیق عملی اینهاست. وقتی به حضرت

عرض کردند عراق شلوغ است، کوفه شلوغ است، مکه شلوغ است، مدینه شلوغ است، فرمود: «أَمَا بَعْدُ فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُكُنْ وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تُزَلْ»؛ [19] ما اصلاً بچه‌های آخرت هستیم، شما می‌گویید فلان جا شلوغ است، فلان جا شلوغ است، کاری به ما ندارد؛ اینجا جای ما نیست، شهر ما نیست، شما می‌گویید مکه شلوغ است، کوفه شلوغ است، مدینه شلوغ است، یمن شلوغ است. «أَمَا بَعْدُ فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُكُنْ»، این «کان» کان تائمه است؛ یعنی گویا اصلاً دنیایی نبود، «و كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تُزَلْ»؛ همیشه آخرت بود، ما بچه‌های آخرت هستیم؛ فلان جا شلوغ است، فلان جا شلوغ است یعنی چه؟! پس انسان دو گونه می‌تواند زندگی کند.

«فتمصل» که دنیا و آخرت دوتا هوو هستند؛ انسان شوهر دنیا و آخرت نیست، انسان فرزند یکی از اینهاست که با هم نمی‌سازند. بعد هم فرمود مادر شما یک هوویی دارد، این سه مرحله است. نه اینکه یک بچه‌ای انسان از شیرخوارگاه می‌آورد به دوتا زن می‌دهد که اینها هوو هستند و با هم نمی‌سازند! یکی اصیل است و یکی نامادری. فرمود این مادرتان با نامادری درگیر است، شما با مادرتان باشید، همین!

حالا این آخرت را که در بیانات نورانی مشخص کرده است، آدم راحت می‌شود که - ان شاء الله - امیدواریم نصیب همه علاقمندان قرآن و عترت شود.

[1] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 245.

[2] اللّعة الدمشقیة فی فقه الامامیة، الشّهیّد الاول، ص 181.

[3] مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، الشّهیّد الثانی، ج 7، ص 423.

[4] نساء/سوره 4، آیه 22.

[5] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج 20، ص 505، أبواب ما یحرّم بالمصاهرة و نحوها، باب 42، ح 1، ط آل البیت.

[6] الروضة البهیة فی شرح اللّعة الدمشقیة، الشّهیّد الثانی، ج 5، ص 242-243.

[7] تهذیب الأحکام، شیخ الطائفة، ج 7، ص 472-473.

[8] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 3، ص 409.

[9] نهج البلاغة ط-دار الکتاب اللبّانی، السید الرضی، ج 1، ص 486.

[10] تفسیر الزمخشری الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، الزمخشری، ج 2، ص 430.

[11] کامل بهایی، الحسن بن علی الطبری، ص 390.

[12] نهج البلاغة ط-دار الکتاب اللبّانی، السید الرضی، ج 1، ص 354.

[13] الفائق فی غریب الحدیث، ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری، ج 1، ص 9.

[14] عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی، ج 1، ص 415.

[15] اعراف/سوره 7، آیه 172.

[16] التفسیر المنسوب الی الامام العسکری، ص 25.

[17] « كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ بِسْمِ اللَّهِ » فِيهِ فَهُوَ أَبْتَرَّ.

[18] نهج البلاغة ط-دار الكتاب اللبناني، السيّد الرضّي، ج 1، ص 84.

[19] كامل الزيارات، ابي القاسم جعفر بن محمد بن بن جعفر بن موسى بن قولويه القمي، ج 1، ص 75.